

پاسخ تشریحی سوالات

فلسفه و منطق

کنکور سراسری اردیبهشت ماه ۱۴۰۳

مؤلف: علیرضا نصیری

سؤال ۱۲۶) ۲

اگر دو مفهوم «الف» و «ب» داشته باشیم به طرزی که «الف» عام‌تر از «ب» باشد، «الف» تمامی مصادیق «ب» را در بر خواهد گرفت و از طرفی برخی از مصادیق «غیر ب» را نیز شامل خواهد شد. به عبارت دیگر نسبت «الف» با «غیر ب» عموم و خصوص من‌وجه خواهد بود. حال با توجه به این نکته، به بررسی عبارات مطرح شده در صورت سؤال می‌پردازیم:

بررسی عبارت «م»: چون نسبت «الف» با «غیر ب» عموم و خصوص من‌وجه است در نتیجه نمی‌توان گفت که «هر الف غیر ب است». و این گزاره کاذب خواهد بود.

بررسی عبارت «ن»: از آنجایی که نسبت «الف» با «غیر ب» عموم و خصوص من‌وجه است بنابراین گزاره‌ی «بعضی الف غیر ب است». صادق می‌باشد.

بررسی عبارت «پ»: همانطور که گفته شد برخی از مصادیق «الف» با «غیر ب» مشترک هستند و در نتیجه، این گزاره که «هیچ الف غیر ب نیست.» کاذب می‌باشد.

بررسی عبارت «ت»: از آنجایی که نسبت میان «الف» و «غیر ب» عموم و خصوص من‌وجه است نه مطلق، به درستی نمی‌توان گفت که «بعضی غیر ب الف نیست.» و این یک گزاره‌ی صادق می‌باشد.

در نهایت، چون سؤال موارد کاذب را به عنوان پاسخ خواسته است، گزینه‌ی «۲» جواب صحیح تست خواهد بود.

سؤال ۱۲۷) ۳

در یک طبقه‌بندی منطقی صحیح، هر مفهوم باید با مفهوم قبلی خویش نسبت عموم و خصوص مطلق داشته باشد. با توجه به همین یک نکته می‌توان این سؤال را به آسانی حل کرد. در گزینه‌ی «۱»، مفهوم «اسم» عام‌تر از «صفت» است و بنابراین این گزینه رد می‌شود. نسبت مفهوم «قضیه‌ی شخصیه» با «قضیه‌ی موجهیه جزئیه» در گزینه‌ی «۲» نیز تباین است؛ نه عموم و خصوص مطلق. همچنین در گزینه‌ی «۴»، مفهوم «اعداد اول» با «اعداد فرد» نسبت عموم و خصوص من‌وجه دارد؛ نه مطلق. در نهایت باید گفت که نکته‌ی فوق فقط در گزینه‌ی «۳» به درستی رعایت شده و همین گزینه جواب صحیح تست می‌باشد.

سؤال ۱۲۸) ۲

استدلال مطرح شده در صورت سؤال، یک استدلال تمثیلی، به این شکل است: انسان مانند شمع است و هر دو، اگر آسیبی به ایشان برسد، به خاطر زبان است! (زبان کشیدن شعله و سخن نابه‌جا گفتن در انسان.) و بنابراین انسان باید خاموش و ساکت بماند. حال با وجود این دانسته، به بررسی گزینه‌ها می‌پردازیم:

گزینه‌ی «۱»: در این گزینه اصلاً استدلالی وجود ندارد؛ بلکه صرفاً گفته شده که سعدی انسان افتاده و متواضعی‌ست و کسی با انسان متواضع سر جنگ ندارد.

گزینه‌ی «۲»: در این گزینه، ما شاهد یک استدلال تعمیمی هستیم. در مصرع اول گفته شده که انسان نباید برای لحظه‌ای راحتی و آسایش، خودش را مدتی طولانی به رنج و دردسر ببندد. در مصرع دوم نیز یک استقرای تعمیمی برای اثبات این حکم به کار رفته که به این شکل است: شبِ شراب (مصادقی از خوشی‌های لحظه‌ای) به صبح خمار (مصادقی از دردسر دائمی و رنج پایدار) می‌ارزد؛ پس کلاً خوشی‌های لحظه‌ای به رنج طولانی نمی‌ارزد! بنابراین این گزینه یک نمونه از استقرای تعمیمی است و با استدلال صورت سؤال متفاوت است.

گزینه‌ی «۳»: این گزینه، حاوی یک استدلال تمثیلی است. در این بیت میان «عشق» و «دزد دانا» و همچنین میان «هوش در فرزانه» و «چراغ خانه» تشبیه و تمثیل صورت گرفته و یک استدلال تمثیلی به این شکل اقامه شده: عشق مانند یک دزد دانا می‌ماند که به هنگام دزدی ابتدا چراغ خانه را خاموش می‌کند. عشق نیز در ابتدا هوش را از آدمی می‌رباید. بنابراین استدلال موجود در این گزینه با استدلال صورت سؤال یکسان است.

گزینه ۴: این گزینه نیز دربردارنده‌ی یک استقرای تمثیلی است. مفهوم این بیت به این صورت است: خواب مانند عمر باقی‌مانده‌ی انسان است و انسان پیر شبیه به کسی است که مدت محدودی برای خوابیدن دارد. همان طور که این فرد قیمت خواب را بیشتر می‌داند و خوابیدن را ارزشمندتر می‌شمارد، میل و حرص انسان پیر به زندگی نیز بیشتر می‌شود. بنابراین این گزینه نیز استدلالی همانند استدلال صورت سؤال دارد و نمی‌تواند جواب صحیح تست باشد.

سؤال (۱۲۹) ۴

اگر نقیض یکی از مقدمات یک قیاس اقترانی حملی «هر الف م است»، یعنی خود آن مقدمه «بعضی الف م نیست» می‌باشد. در صورت سؤال نیز گفته شده که «م» حد وسط است؛ یعنی «الف» باید در نتیجه حاضر باشد. حال با توجه به شرط سوم از شرایط اعتبار قیاس باید گفت که «الف» نمی‌تواند در نتیجه علامت مثبت داشته باشد چون در این صورت باید در مقدمه‌ی مذکور نیز علامت مثبت داشته باشد و حال آن‌که اینطور نیست! بنابراین علامت «الف» در نتیجه باید منفی باشد و تنها گزینه‌ای که این شرط را به درستی رعایت کرده، گزینه ۴ می‌باشد.

سؤال (۱۳۰) ۳

قضیه‌ی «این موجود یا غیرانسان است یا حیوان.» یک قضیه‌ی شرطی منفصل مانعة‌الرفع می‌باشد؛ چون ممکن نیست که موجودی غیر انسان نباشد (یعنی به تعبیری انسان باشد!) و از طرف دیگر حیوان نیز نباشد. بنابراین رفع دو طرف محال است در حالی که می‌شود دو طرف را با هم جمع کرد؛ یعنی ممکن است که موجود غیرانسان باشد و حیوان هم باشد؛ مثلاً زرافه که حیوان هست، ولی انسان نیست! پس به درستی باید گفت که این قضیه، یک قضیه‌ی شرطی منفصل مانعة‌الرفع است. با توجه به این نکته، اکنون به بررسی قضایای مطرح شده در صورت سؤال می‌پردازیم:

قضیه ۱: این قضیه صادق است چون میان حیوان و غیرانسان می‌توان جمع کرد و گفت که برخی حیوانات غیرانسان هستند.

قضیه ۲: این قضیه نیز صادق است چون از طرف عکس مستوی قضیه‌ی بالاست و چون قضیه‌ی بالا صادق است، این نیز صادق خواهد بود؛ و از طرف دیگر با توجه به اطلاعات صورت سؤال نیز قابل پذیرش است.

قضیه ۴: این قضیه کاذب است چون می‌دانیم که برخی حیوانات غیرانسان نیستند و به عبارت دیگر، برخی حیوانات انسان‌اند.

قضیه ۵: این قضیه نیز کاذب است چون همانطور که گفته شد، برخی غیرانسان‌ها مانند زرافه، حیوان هستند و نمی‌شود گفت: «هیچ غیرانسانی حیوان نیست.»

بنابراین در مجموع دو قضیه از میان قضایای فوق، کاذب هستند و گزینه‌ی «۳» پاسخ صحیح تست خواهد بود.

سؤال (۱۳۱) ۲

مغالطه‌ی تله‌گذاری عبارت است از نسبت دادن صفات خوب به معتقدین یا منتقدین یک باور به نحوی که مخاطب را تشویق به پذیرش یا رد آن باور خاص بکنیم. در گزینه ۲ بیان شده که فیلسوفان (که یک ویژگی و صفت مثبت است)، هیچ‌کدام به روح باور ندارند و به این شکل خواسته تا مخاطب را مجاب کند که از پذیرش وجود روح سر باز بزند و او را مجبور به رد این مفهوم بکند که به وضوح یکی از مصادیق مغالطه‌ی تله‌گذاری است.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه ۱: در این گزینه بیان شده که: هر کس که از این افراد دفاع کند، عاقل نیست! بنابراین این گزینه از مصادیق مغالطه‌ی مسموم کردن چاه است نه تله‌گذاری.

گزینه ۳: این گزینه نمونه‌ای از مغالطه‌ی بار ارزشی کلمات است. استفاده از عبارت‌های «سخنور ماهر» و «نظریات منسوخ» این ذهنیت را در انسان تداعی می‌کنند که فرد انسان نادان ولی در عین حال زیرک است که نظریات ابطال شده‌ی خویش را با حراف‌ی و فن خطابه به مخاطبش می‌قبولاند!

گزینه‌ی «۴»: این گزینه از مصادیق مغالطه‌ی توسل به احساسات است که در آن احساس ترس، مورد سوء استفاده واقع شده. در این گزینه بیان شده که اگر کسی نظر خاصی را نپذیرد، دیگری نباید روی حمایت‌های گوینده حساب باز کند و به این شکل وی را تهدید کرده است که می‌تواند منجر به اطاعت طرف مقابل و پذیرفتن حرف گوینده بشود.

سؤال (۱۳۲) ۳

بخشی ریشه‌ای فلسفه شامل هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی می‌شود. دقت کنید که الهیات یا خداشناسی فلسفی نیز بخشی از هستی‌شناسی است و جدای از آن نمی‌باشد. با توجه به این موضوع باید گفت که گزینه‌ی «۳» جواب صحیح تست می‌باشد چون در بخش اول از خداشناسی صحبت شده و در بخش دوم موانع معرفت‌شناسانه‌ی رسیدن به خداشناسی فلسفی را به بحث گذاشته است و در نتیجه تماماً در بخش اصلی فلسفه یا همان فلسفه‌ی اولی می‌گنجد.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه‌ی «۱»: بررسی خیر و زیبایی به ترتیب به فلسفه‌ی اخلاق و فلسفه‌ی هنر محسوب می‌شود، نه بخش ریشه‌ای فلسفه یا متافیزیک.
گزینه‌ی «۲»: در این سخن از نوعی وجدان همیشه همراه بحث شده که می‌تواند به بحث انسان‌شناسی باشد، نه متافیزیک و بخش اصلی ریشه‌ای.
گزینه‌ی «۴»: این گزینه نیز یک مسئله‌ی انسان‌شناسانه را مطرح کرده و از فانی و میرا بودن بشر سخن گفته است که ذیل بخش ریشه‌ای فلسفه نمی‌گنجد.

سؤال (۱۳۳) ۴

در کتاب درسی به صراحت بیان شده که نظرات متفکران همواره مورد تأیید مردم جامعه نیست و حتی ممکن است که مردم به جدّ با آن مبارزه و مخالفت کنند و اینطور نیست که رهبری جامعه همواره در دست متفکران باشد؛ بلکه در ۹۹/۹ درصد موارد این‌طور نیست! بنابراین گزینه‌ی «۴» نادرست است و جواب این تست می‌باشد.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه‌ی «۱»: انسان برخی از باورها را دارد که به وجود آن‌ها آگاه نیست. اما کار فیلسوف آن است که همین باورها را مورد کنکاش قرار دهد و هیچ چیز را بدون دلیل منطقی نپذیرد.

گزینه‌ی «۲»: از نظر افلاطون پندار که معادل اصطلاح یونانی دوگسا (Doxa) می‌باشد را در مقابل معرفت یا اپیستمه (Episteme) قرار می‌دهد و معتقد است که پندار مانع رسیدن به شناخت حقیقی می‌شود. افلاطون در «تمثیل غار» که در کتاب «جمهوری» تشریح کرده است، پندار را به سایه‌های روی دیوار غار و معرفت را به آن شناخت واقعی که کسی که از غار بیرون رفته باشد به آن رسیده، تشبیه می‌کند و معتقد است برای رسیدن به معرفت و شناخت باید از سدّ پندارها گذشت و رد شد.

گزینه‌ی «۳»: یکی از ویژگی‌های اهل اندیشه و فلسفه آن است که به روی عقاید خویش تعصب ندارند و از عادت‌های جامعه که دلیل منطقی از آن حمایت نمی‌کند رها شده اند.

سؤال (۱۳۴) ۱

همین گزاره که کسی بگوید «هیچ شناختی ممکن نیست»، یا «هیچ چیز را نمی‌توان شناخت»، خودش یک شناخت است و بنابراین با اذعان به همین مطلب، فرد شناخت یک امر را پذیرفته است!

سؤال (۱۳۵) ۳

صورت سؤال از ما می‌خواهد گزینه‌ای را انتخاب کنید که توسط نسب‌گرایان قابل تأیید نباشد؛ یعنی مورد قبول آن‌ها نباشد و با آن مخالف باشند. با توجه به مبانی نسب‌گرایان و مکتب نسب‌گرایی هیچ شناختی یقینی و قطعی نیست؛ بلکه هر معرفتی صرفاً برای همان شخص خاص که معتقد به آن معتبر است. بنابراین این گزاره که از طریق حس و تجربه می‌توان به شناخت معتبر از واقعیت رسید قطعاً مورد تأیید نسب‌گرایان نیست. آنان معقدند که مثلاً به جای این که بگوییم: «آب در صد درجه می‌جوشد.» باید بگوییم: «با توجه به آزمایش‌های انجام شده، به نظر می‌رسد که آب فعلاً در صد درجه می‌جوشد!» در نتیجه نمی‌توان گفت که آنان تجربه و حس را یقینی و قطعی می‌دانند.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه‌ی «۱»: این گزینه که در بردارنده‌ی اصل نسب‌ی بودن شناخت است، کاملاً مورد تأیید نسب‌گرایان می‌باشد.
گزینه‌ی «۲»: این گزینه به صورت مستقیم به مکتب پراگماتیسم اشاره دارد اما باید توجه کرد که مبانی پراگماتیسم لزوماً با نسب‌گرایی مخالف نیست. این که کاربرد ما از یک باور اعتبار آن را تعیین کند در واقع به همان نسب‌ی بودن شناخت می‌انجامد چون زمانی که کارکرد عملی یک باور ملاک حقیقی بودن آن باشد، با توجه به این که کارکردهای هر فرد از باورها یکسان نیست و فرد به فرد تفاوت می‌کند، بنابراین حقیقت نسب‌ی خواهد بود. یعنی یک فرد می‌تواند از باور به خداوند آرامش و تسکین بیابد و بنابراین خدا را حقیقی خواهد دانست و یک نفر نمی‌تواند و خداوند را دروغین خواهد پنداشت و شناخت هر یک برای خود او معتبر و صحیح است.

گزینه‌ی «۴»: هیچ نسب‌گرایی با این مخالف نیست که ابزارهای انسان برای شناخت برخی مسائل کافی نیست. کتاب درسی صراحتاً به این موضوع اشاره کرده است و آن را به نسب‌گرایان نسبت داده است.

سؤال (۱۳۶) ۲

معتقدین به انسان تک‌ساحتی یا همان ماتریالیست‌ها بر این باورند که حقیقت انسان را همان بدش تشکیل می‌دهد و انسان حقیقتی غیر از آن بدن خود ندارد؛ همانطور که آب حقیقی غیر از هیدروژن و اکسیژن که عناصر تشکیل‌دهنده‌اش هستند ندارد و انسان از بدن و اجزای مادی بدن ساخته شده است.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه‌ی «۱»: این گزینه بر اساس نظر دکارت نگارش شده است. او معتقد بود که بدن انسان یک ماشین پیچیده است که نفس از آن استفاده می‌کند.
گزینه‌ی «۳»: این گزینه مطابق با نظر ملاصدراست. صدرالمتألهین نفس را «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا» می‌دانست و آن حاصل تکامل جسم می‌پنداشت، همانطور که جوانه نیز حاصل تکامل بذر است.
گزینه‌ی «۴»: این گزینه نیز مطابق با نظر ارسطو و افلاطون و همچنین ابن‌سیناست که حیاط را مربوط به نفس انسان می‌دانستند. آنان معتقد بودند که بدن یک جسم مرده است و این نفس است که موجب حیات و تحرک وی می‌شود؛ همانطور که ظرف خالی یک جسم مرده و بی‌حرکت و حرکت بخار آن را به حرکت در می‌آورد.

سؤال (۱۳۷) ۲

افلاطون معتقد است که ملاک فعل اخلاقی، یعنی فعلی که انسان را به سوی سعادت رهنمون می‌سازد این است که به فرمان عقل انجام شده باشد. وی بر این باور است که انسان در صورتی به سعادت می‌رسد که از دستورات عقل اطاعت کند و از آن سر پیچی نکند. بیت مطرح شده در گزینه‌ی «۲» نیز به همین مطلب اشاره می‌کند و می‌گوید کسی که از عقل یا خرد غافل شود به بدی خواهد رسید و دچار به رذیلت اخلاقی خواهد شد و خرد را ملاک فعل اخلاقی می‌داند. بنابراین همین گزینه جواب صحیح تست می‌باشد.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه‌ی «۱»: این بیت به این نکته اشاره می‌کند که حاکمی که جانت کیاست و عدالت را رعایت کند، مردمان با او هم‌سو خواهند بود و به مخالفت با او نخواهند پرداخت.

گزینه ی «۳»: این گزینه به این مضمون اشاره می کند که پیروی از هوای نفسانی انسان را به ورطه ی نابودی خواهد کشاند و با نظر افلاطون ارتباط کمتری دارد.

گزینه ی «۴»: این گزینه بیان می دارد که صفت افراد عاقل این است که طمع را کنار گذاشته اند و ارتباط کمی با نظریه ی فلسفه اخلاق افلاطون دارد.

سؤال (۱۳۸) ۲

حمل «لفظ» بر «اسم»، یعنی این که بگوییم «لفظ اسم است»، حملی است که نیازمند دلیل می باشد چون الفاظ به غیر از اسم، اقسام دیگری نیز دارند و مثلاً ممکن است که فعل باشد. حمل «گرد» بر «دایره» از سوی دیگر بی نیاز از دلیل است؛ یعنی به عبارت دیگر، قضیه ی «دایره گرد است»، نیازمند دلیل نیست. حال باید بر اساس این ملاک به بررسی سایر عبارتها بپردازیم:

گزینه ی «۱»: حمل «دارای برگ» بر «درخت» نیازمند دلیل است چون همواره نمی توان گفت «درخت دارای برگ است» و ممکن است مثلاً درختی به سبب فرارسیدن زمستان بار و برگ خویش از دست داده باشد. - حمل «قیمتی» بر «طلا» نیز نیازمند دلیل است چون قیمتی بودن از ذاتیات طلا نیست.

گزینه ی «۲»: حمل «انسان» بر «رشدکننده» نیازمند دلیل است چون غیر از انسان، رشد کنندگان دیگری نیز وجود دارد. - حمل «جسمانی» بر «هوا» بی نیاز از دلیل است چون جزو ذاتیات آن می باشد.

گزینه ی «۳»: حمل «شکل» بر «پنج ضلعی» نیازمند دلیل نیست، چون جزو ذاتیات آن می باشد. - حمل «ادیب» بر «شاعر» نیز بی نیاز از دلیل است چون هر شاعری باید لاجرم ادب دان نیز باشد و این خصیصه از ویژگی های ذاتی شاعر بودن است.

گزینه ی «۴»: حمل «موجود» بر «ماهیت» نیازمند دلیل است زیرا برخی ماهیات موجود نیستند. - حمل «فرد» بر «عدد اول» نیازمند دلیل است چون عدد دو، یک عدد اول است که فرد نیست و برای اثبات این که یک عدد اول، فرد است نیازمند دلیل و استدلال هستیم. با توجه به موارد گفته شده گزینه ی «۲» جواب صحیح این تست است.

سؤال (۱۳۹) ۱

اگر ماهیتی را در نظر آوریم که موجود نیست و هرگز هم موجود نبوده و نخواهد شد، می توانیم بگوییم که ممتنع الوجود است؛ حال یا ممتنع الوجود بالذات، مانند مثلث چهارضلعی، یا ممتنع الوجود بالغیر مانند دریای جیوه. گزاره ای که به درستی می توان درباره ی هر دوی این حالتها گفت که درباره ی جفتشان صحیح باشد این که است که تاکنون موجودی که علت تامه شان باشد تحقق نیافته است و هرگز هم تحقق نخواهد یافت، چون اگر علت تامه ی یک چیز تحقق یابد خود آن نیز تحقق خواهد یافت و حال آنکه می دانیم این موضوع مفروض ما، ممتنع الوجود است. بنابراین گزینه ی «۱» صحیح خواهد بود.

بررسی سایر گزینه ها:

گزینه ی «۲»: نمی شود لزوماً گفت که این موضوع فرض گرفته شده توسط صورت سؤال ممتنع بالذات است و ممکن است که ممتنع بالغیر باشد و علت آن موجود نباشد.

گزینه ی «۳»: ذات این موضوع لزوماً از هستی امتناع ندارد، بلکه می تواند ماهیتی ممکن باشد که فقط علت موجود نشده و نخواهد شد.

گزینه ی «۴»: این موضوع مورد و علل آن نیز می توانند همگی موضوعاتی «ممکن» باشند؛ یعنی امکان وجودی داشته باشند یا به عبارت دیگر ممکن الوجود باشند. این گزینه چون «امکان» وجود داشتن را سلب کرده است نادرست می باشد.

سؤال (۱۴۰) ۱

همه ی تجربه گرایان، حتی هیوم، به این نکته اذعان دارند که کودکان با مشاهده ی جهان به مرور و در اثر تجربه، پی می برند میان برخی پدیده ها نوعی توالی وجود دارد. مثلاً همواره زمین پس از طلوع خورشید روشن می شود. اختلاف نظر هیوم با سایر تجربه گرایان نیز در این است که آنها

معتقدند می‌شود از این توالی که تکرار می‌شود علیت را ثابت کرد، اما هیوم منکر این قضیه است و می‌گوید که جز همین توالی و تکرار را با تجربه نمی‌توان دریافت. اصل عبارت مطرح شده، مورد قبول همه‌ی تجربه‌گرایان است.

مشکل عقل‌گرایان با این عبارت در این است که آنان علّیت را اصلی فطری می‌دانند که از عقل از تولد در هر کسی وجود دارد. بنابراین آنان با این گزاره مخالف‌اند که کودک «به مرور» پی به توالی برخی پدیده‌ها می‌برد. بلکه بر اساس نظریه‌ی عقل‌گرایی باید گفت که کودک صرفاً با یک بار تجربه‌ی خورشید و روشن‌شدن زمین، رابطه‌ی علّیت را میان این دسته مفاهیم خواهد فهمید و به تکرار دائمی و ضروری این پدیده پی خواهد برد و نیازی به تجربه‌های مکرر و تدریجی در مرور زمان نیست.

در نتیجه گزینه‌ی «۱» جواب درست این تست می‌باشد.

سؤال ۱۴۱) ۴

بر اساس اصل وجوب علی و معلولی باید گفت که اگر علّت یک پدیده موجود باشد، معلول آن نیز ضرورتاً و قطعاً وجود خواهد داشت و اگر معلولی وجود داشته باشد، علّت آن نیز ضرورتاً موجود است و محال است خلاف این باشد. بنابراین گزینه‌ی «۴» جواب صحیح تست خواهد بود.

نکته: قید «پس از» در گزینه‌ی «۱» موجب غلط شدن این گزینه شده است. چون به لحاظ فلسفی، از نظر زمانی فاصله‌ای میان وجود یافتن علت با معلول آن وجود ندارد و نمی‌شود گفت که معلول پس از علّت وجود می‌یابد.

سؤال ۱۴۲) ۲

برای حل این تست بد نیست که نظر به متن کتاب درسی درباره‌ی این دو گروه از فیلسوفان داشته باشیم. کتاب درسی به این موضوع تصریح می‌کند که فیلسوفانی مانند کرکگور و ویلیام جیمز (که بنیان‌گذار مکتب پراگماتیسم است.) معتقدند که برای اثبات خدا و ایمان به وی نمی‌توان از عقل کمک گرفت و همچنین کتاب درسی نقل قولی از ویلیام جیمز مطرح می‌کند که در آن ویلیام جیمز بیان می‌دارد: «من معتقدم که دلیل وجود خداوند عمدتاً در تجربه‌های شخصی درونی ما نهفته است.» یعنی به صورت غیرمستقیم می‌توان از این گفته برداشت کرد که وی دلایل عقلی برای باور به خدا را نه تنها لازم، بلکه ممکن نیز نمی‌داند. در نتیجه بدون پذیرش عقلی خداوند نیز امکان برقراری ارتباط معنوی و احساس حضور وی وجود دارد و ناممکن نیست.

از طرف دیگر بنا به تصریح کتاب درسی، فیلسوفان مسلمان معتقدند که ابتدا باید وجود خدا از طریق عقل و تفکر و اندیشه پذیرفت و سپس با وی ارتباط معنوی برقرار کرد و یک زندگی متعالی و معنادار را سامان بخشید. البته درک و پذیرش هر فردی نیز به اندازه‌ی توان عقلی و فکری اوست. بنابراین فلاسفه‌ی اسلامی امکان برقراری ارتباط معنوی با خداوند، بدون پذیرش عقلی وی را منتفی می‌دانند.

بنابراین مبنایی‌ترین و زیربنایی‌ترین تفاوت این دو گروه از فیلسوفان در این است که گروه اول پذیرش عقلی خداوند را غیرضروری و گروه دوم ضروری می‌دانند. (تأیید گزینه‌ی «۲») سایر تفاوت‌ها نیز از اختلاف نظر نشأت می‌گیرد. بنابراین این تفاوت اصل، و سایر تفاوت‌ها فرعی‌تر هستند.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه‌ی «۱»: این گزینه نیز از تفاوت‌های فلاسفه‌ی مسلمان با فیلسوفان پراگماتیست معناگرا می‌باشد، اما فرع بر اختلاف نظر مذکور در گزینه‌ی «۲» می‌باشد.

گزینه‌ی «۳»: این گزینه نیز از جمله‌ی اختلافات نظری حکیمان مسلمان با فیلسوفان پراگماتیست معناگرا می‌باشد که همانند گزینه‌ی «۱»، فرع بر گزینه‌ی «۲» می‌باشد.

گزینه‌ی «۴»: این مورد اساساً از مشترکات میان دو گروه است.

سؤال ۱۴۳ (۲)

نزاع و اختلاف بر سر محدودی کارآمدی عقل که در اروپا به وجود آمد، از عصر نوزایی یا رنسانس و نوزایی آغاز شد که فرانسیس بیکن و رنه دکارت از پیشگامان آن بودند. این در حالی است که ترجمه‌ی آثار فلاسفه‌ای همچون ابن‌سینا و ابن‌رشد به زبان لاتین، از قرن‌ها پیش و حتی قبل از تر از توماس آکویناس آغاز شده بود. بنابراین گزینه‌ی «۲» نادرست بوده و جواب تست می‌باشد.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه‌ی «۱»: پوزیویست‌ها نیز معتقدند که عقل اگر پشتیبانی حس را داشته باشد می‌تواند معارف درست و قابل اعتمادی از جهان برسد و بنابراین نقش عقل را به طور کلی نفی نمی‌کنند.

گزینه‌ی «۳»: با این که امروزه، تجربه‌گرایی و شاخه‌های آن همچون پوزیتیویسم در اروپا رواج بیشتری دارد اما تمام کارکردهای عقل محض، مثلاً در علومی مانند ریاضی از بین نرفته است.

گزینه‌ی «۴»: نظر دکارت و عقل‌گرایان در مورد عقل، توانایی‌های آن و ماهیت‌ش، با فلاسفه‌ای همچون افلاطون، ارسطو و ابن‌سینا، تفاوت بنیادین دارد. به عنوان نمونه می‌توان به این تفات اشاره کرد که عقل‌گرایان به شناخت‌های فطری عقل قائلند و حال آن‌که ارسطو و ابن‌سینا معتقد به هیچ‌گونه شناخت فطری نیستند. مثلاً در مورد «علّیت»، عقل‌گرایان معتقدند که انسان با درکی از این واقعیت به دنیا می‌آید و عقل این شناخت را نزد خویش دارد. اما فلاسفه‌ی مسلمان معتقدند که این اصل خود نیاز به اثبات دارد و ذهن هنگام تولد کاملاً بالقوه است و هیچ شناختی در آن نیست.

سؤال ۱۴۴ (۴)

شناخت‌های بدیهی مربوط به مرحله‌ی عقل بالملکه می‌باشند؛ مانند درک اصل امتناع اجتماع نقضین که گزینه‌ی «۴» مصداقی از آن می‌باشد.

سؤال ۱۴۵ (۱)

بنابر نظریه‌ی اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت، در خارج، این وجود است که جریان و جریان دارد و حقیقت عینی را تشکیل می‌دهد و عقل و ذهن انسان، بر اساس مراتب و شدت و ضعف وجود، ماهیت را از آن انتزاع می‌کند.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه‌ی «۲»: معتقدین به اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت، تمایزات اشیاء را نیز به وجود بر می‌گردانند نه ماهیت.

گزینه‌ی «۳»: از نظر مکتب اصالت وجود اصلاً چیستی اشیاء در خارج تحقق ندارد؛ بلکه این ذهن است که آن را از حقیقت انتزاع می‌کند نه این که یک حقیقت خارجی در آن منعکس شود.

گزینه‌ی «۴»: ماهیت با آن که اصیل نیست و اصالت با وجود است، اما اینطور هم نیست که کاملاً وهمی و ساخته و پرداخته‌ی تخیل انسان باشد؛ بلکه ذهن بر اساس شدت و ضعف و درجات وجود آن را از حقیقت عینی که همان وجود است انتزاع می‌کند